اراده‌های بی‌مرز در گذر از تاریکی

روشندلان موفق به نمایندگی از جامعه نابینایان، از چالش‌ها و موفقیت‌هایشان می‌گویند

خبرنگار
معصومه فرمانی کیا

لامسه مثل بینایی نیست؛ وسعت میدان ندارد. به صاحبش چشم انداز نمی‌دهد. نمی‌بیند، نگاه نمی‌چرخاند و... جهانش خلاصه می‌شود به همان سرانگشتانی که چیزی را لمس می‌کنند اما حسی منتقل نمی‌شود. پوست، عجول و اهل شتاب نیست. اهل تماشا نیست؛ اهل دیدن و دل بستن به زرق و برق ظاهری. این اتفاق زمانی پررنگ‌تر می‌شود که رابط تو و جهان بیرونی تو خلاصه می‌شود به همان سرانگشتانی که باید لمس کنند تا بفهمند. این حس نمی‌تواند هیچ چیز را سرسری بگیرد و رد شود. می‌ایستد، مکث می‌کند و.... حکما راز عمیق شدن آن‌هایی که نمی‌بینند، همین است که با چشم‌های بسته دنیا را قدم زده و گشته‌اند؛ شبیه آدم‌های صبور، ساکت و باوقاری که در روزهای متوالی روبه‌رویم نشسته‌اند و از همه چیز حرف زده‌اند. کسانی هستند که هم دنیایشان با ما متفاوت است و هم شاکر بودن و امید داشتنشان. هیچ کدام درماندگی در صدا و لحن کلامشان نیست. آن‌ها نمی‌بینند ولی من گاهی ته چشم‌هایم از این صلابت خیس می‌شود و نگاهم از تعجب خیره می‌ماند روی صورت‌هایی که عینکی سیاه، بخشی از آن را پوشانده است. مشق زندگی این آدم‌ها را لازم است با این پرسش شروع کنیم: چرا نابینا شدید؟ روز جهانی عصای سفید، بهانه این روایت‌هاست.

راهم را پیدا کردم

جواد رضایی

مدیرعامل جامعه نابینایان ثامن‌الائمه(ع)، جانباز جنگ، ورزشکار

زندگی من به دو بخش متفاوت تقسیم می‌شود: قبل و بعد از نابینایی. جنگ تازه شروع شده بود. به روایتی، همان سال ۱۳۵۹. خدمت و فعالیت در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را دوست داشتم و کارهایم را برای استخدام در این مجموعه، راست و ریس کرده بودم. حرف از دفاع که شد، من هم داوطلب شدم. هفده ساله بودم اما می‌دانستم زندگی برای کسی که برای جنگ و جهاد پا پیش گذاشته و آماده شده است، از چند حالت خارج نیست؛ یا شهید می‌شود یا اسیر یا مجروح. آمادگی همه چیز را داشتم جز اینکه در یکی از عملیات‌ها گلوله بیاید بنشیند وسط چشم راستم و بعد آرام رد شود و از آن یکی چشمم بیرون بیاید و اول از همه ترکیب صورتم را به هم بزند و بعد هم، این همه غافلگیرم کند. می‌دانید تا آن روز فقط وصف جنگ را شنیده بودم. خدا باید آن را به من نشان می‌داد. جنگ، واقعیتی مردانه بود و به نوجوان‌ها فرصت می‌داد مردهای بهتری شوند و این اتفاق برای من در عملیات فتح‌المبین افتاد. خدا را شاکرم که مرا برای این آزمایش انتخاب کرد. البته کنار آمدن با این وضعیت کار ساده‌ای نبود. روبه‌رو شدن با این وضعیت جسمی، هم برای اطرافیان سخت بود و هم برای خودم. مدتی طول کشید تا با شرایط جدید کنار بیایم. اما انسان، موجود خیلی پیچیده‌ای است. این اصل را با پیش آمدن موقعیت‌ها متوجه خواهید شد؛ به ویژه اینکه آن موقعیت خاص باشد. خیلی از ظرفیت‌ها را خدا درون ما گذاشته است، اما چون نزدیک و دردسترس ماست، به آن زیاد توجه نمی‌کنیم. وقتی در آزمون و تنگنایی قرار می‌گیریم، متوجهش می‌شویم. بعد از این جریان فهمیدم انسان قابلیت‌های مختلفی دارد و در شرایط مختلف با کمک آن قابلیت‌ها، می‌تواند توأم با هم رشد مادی و معنوی کند، فقط باید اراده کند.

مسئله، سر دیدن و ندیدن بود. نمی‌شود گفت سخت نبود. خیلی هم سخت بود اما این تجربه، بی‌حکمت نبود. من بخشی از عمرم، همه فصل‌ها و اتفاق‌هایش را دیده و لذتش را برده بودم و حالا می‌دانم وقتی صحبت از بهار می‌شود، یعنی چه حجم از زیبایی در دنیای پیرامونم هست. پاییز، باران، برف و طلوع و غروب برایم ناآشنا نیست. حالا که چهل سال از آن دوران می‌گذرد، با هر عبارت و وصفی که به میان می‌آید، راحت تصورش می‌کنم. به ظاهر دنیایم تاریک شده بود اما راه خودش را به من نشان داده بود و هر قدمی که برمی‌داشتم، حالم بهتر می‌شد. من ازدواج کردم و طعم پدر شدن را چشیدم و طعم قهرمانی و خیلی از لذت‌های دیگر دنیا را. تا قبل از این جریان، ورزش نمی‌کردم و بعد از آن به صورت جدی آن را در سه رشته وزنه برداری، گلبال و کشتی دنبال کردم و حاصلش، شش بار عضویت در تیم ملی و کسب ۴۵ مدال قهرمانی و پنج مدال طلا و نقره و برنز جهانی است. کنار این‌ها درس هم خواندم؛ تا مقطع کارشناسی ارشد رشته تاریخ اسلام. تا الان امیدوارانه زندگی کرده‌ام و تلاش می‌کنم در مجموعه‌ای که فعالیت می‌کنم و با نابینایان سروکار دارم، دیگران را هم به زندگی امیدوار کنم؛ البته مشکلات نابینایان کم نیست. در صدر همه آن‌ها اشتغال است که باید کاری برای آن کرد.

ما با شما فرقی نداریم

دکتر زیور احمدزاده

دبیر الهیات، رتبه ۳ آزمون دکتری

علت نابینایی من به‌گواه پزشکان، به بیماری مادرم در دوران بارداری برمی‌گردد که به سرخجه مبتلا شد؛ البته تا شش سالگی خیلی کم می‌توانستم ببینم. خاطرم هست در مهدکودک همراه بچه‌ها نقاشی می‌کردم. اما کم‌کم بینایی‌ام را از دست دادم و از هفت سالگی دیگر نمی‌دیدم. دعایی است که می‌گوید «خدایا! به من قدرت بده چیزهایی را که نمی‌توانم عوض کنم، تحمل کنم.» من بارها مشکلات خود را با تکیه بر آیات قرآن حل کرده‌ام. هر وقت و هر زمان دلم می‌گیرد، به آیه‌ها پناه می‌برم و آرام می‌شوم. الهیات را به همین خاطر به عنوان رشته تحصیلی انتخاب کردم. در آیاتی از قرآن کریم می‌خوانیم: «چه بسا چیزهایی که شما از آن اکراه دارید، ولی برای شما بهتر است و چه بسا چیزی را دوست داشته باشید، حال آنکه آن برای شما بد باشد و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.» من چگونگی برخورد با مشکلات و سختی‌های زندگی را آموخته‌ام و بارها که از موضوعات مختلف ناراحت و دلگیر شده‌ام، فقط با اتکا به این آیات آسمانی از پس مشکلاتم برآمده‌ام. حالا به دانش‌آموزانم هم تأکید می‌کنم اگر روزی چیزی مطابق میل شما نبود، ایرادی ندارد، طبق قرآن این برای شما خیر است. البته برای اینکه سدهای پیش رو را بردارم، پدر، مادر و خانواده و دوستانم کمک زیادی کرده‌اند. از کمک برای رفت‌وآمد به کلاس‌های درس بگیرید تا کارهای دیگر، و ناسپاسی است اگر حمایت‌های آن‌ها را نادیده بگیرم. حالا از جایی که الان ایستاده‌ام، کاملا راضی هستم. شاید باور این موضوع برای خیلی‌ها سخت باشد، اما مشکلات نابینایی برای من حل شده است. اگر ما خودمان به خود باور داشته باشیم، دیگران هم اعتماد می‌کنند. توانمندی‌ها و عملکرد ما می‌تواند ما را به بقیه ثابت کند. در دوران دانشگاه، دوستان بینای زیادی داشتم که اوایل از من دوری می‌کردند و نزدیک شدن به آن‌ها سخت بود؛ به این خاطر که نابینایی را ضعف می‌دانستند اما مدتی که گذشت، متوجه شدند که من هم شبیه خودشان هستم. کافی است جامعه هم به این موضوع ایمان بیاورد که ما هم شبیه خودشان هستیم.

نابغه نبودم، اراده کردم

سعید دولابی

مسئول کمیته گلبال خراسان رضوی، فاتح قله دماوند، مشاور و مدرس آموزش خانواده

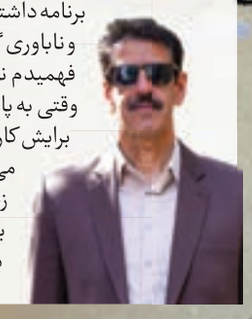

تا پایان تحصیلات کارشناسی، بینا بودم؛ دانشجوی مدیریت دولتی دانشگاه تهران، پویا و پرتلاش. به خاطر یک بیماری و تأثیری که روی شبکیه چشمم گذاشت، بینایی‌ام را کم‌کم از دست دادم. درسم که به پایان رسید، دیگر دنیا را نمی‌دیدم؛ هیچ و هیچ چیز آن را. نمی‌شود گفت این اتفاق تأثیری بر زندگی‌ام نگذاشت؛ یک جاهایی هست که آدم به لحاظ روانی کم می‌آورد. من همین طور بودم. تا پیش از این، زندگی‌ام را تا دوره دکتری برنامه ریزی کرده بودم و برایش برنامه داشتم. شب و روزهای زیادی را در شوک، بهت و ناباوری گذراندم تا اینکه یک روز به خودم آمدم. فهمیدم نمی‌شود مدام حسرت گذشته را بخورم. وقتی به پاسخی برای چراها نمی‌رسم و نمی‌توانم برایش کاری کنم، نباید بیشتر از این فرصت سوزی می‌کردم. به این باور رسیدم که باید مسیر زندگی‌ام را عوض کنم. انگار که هیچ وقت بینا نبوده‌ام و هیچ‌کدام از امتیازات دوران بینایی را نداشته‌ام. مدام به خودم یادآوری می‌کردم: «سعید! نباید کم بیاوری.» به خودم که آمدم، متوجه شدم در مرکز بهزیستی کوهسنگی، دارم خط بریل، کار با عصا و مهارت‌های زندگی مستقل را یاد می‌گیرم. شانزده روزه خط بریل را یاد گرفتم. من نابغه نبودم ولی اراده کردم. اراده که حرفش را راحت می‌زنیم، خیلی مهم است. این ماجرا برای من، نوری بود که تکه‌های تاریک و کور ذهنم را روشن می‌کرد. یک جور شهود لحظه به لحظه که در آن با خود واقعی‌ات، با حقیقتی دربرابر خودت، روبه‌رو می‌شوی. یک بار به خودم آمدم و فهمیدم آن چیزی که همه این سال‌ها در کوچه و خیابان و لابه‌لای زندگی آدم‌ها دنبالش بودم، در ناامیدی جان گرفته و در دلم زنده شده است. آرام شده بودم و تسلیم. حالا وقت خودنشان دادن بود. دوست داشتم کارهایی را انجام بدهم که هیچ نابینایی انجام نداده است. می‌خواستم فرد نابینا را فراتر از همه این حرف‌ها معرفی کنم. توانمندی‌هایم را پیدا و آن‌ها را تقویت کردم. کوهنوردی را حرفه‌ای ادامه دادم و درس را. حالا هرچه پیش‌تر می‌روم، تشنه‌تر می‌شوم. چند قله دیگر را که صعود کنم، مشمول طرح «سیمرغ کوه‌های یاران» می‌شوم.

مناسب‌سازی، محدود به معابر نیست

مهدی احمدی

کارشناس ارشد علوم قرآنی، دبیر بازنشسته

من هیچ وقت ندیده‌ام و هیچ تصویری از دنیا و رنگ‌ها و فصل‌ها که شما حرفش را می‌زنید، ندارم. به فرض وقتی می‌گویید رنگ زرد، می‌دانم که دسته متعددی از رنگ‌ها وجود دارد که زرد هم بخشی از آن است؛ همین اندازه کوتاه و خلاصه؛ البته در سرتاسر دنیا ابزارهایی تولید شده است که نابینایان با استفاده از آن می‌توانند زندگی راحت‌تری داشته باشند. نرم افزارهایی که می‌تواند یک نوشته را بخواند و آن را به کاربر خود انتقال دهد یا دستیارهای صوتی که محتویات وب سایت‌ها را در اختیار فرد نابینا قرار دهد. واقعیتش هم همین است که نابینایان نباید از شبکه جهانی وب محروم باشند. چهل و چند سال قبل که قرار بود من درس بخوانم، هیچ‌کدام از این‌ها نبودند.

سال ۱۳۵۸ که من دانش‌آموز سال اولی بودم، حتی آموزش و پرورش محدوده زندگی من، نمی‌دانست مدارس نابینایان کجاست. ما با این مشکلات درس خواندیم. من دانشجوی ادبیات عرب و علوم قرآنی بودم با متون سنگین، حتی برای دانشجویانی که می‌توانستند ببینند، فهم آن سخت بود. شما تصور کنید تکلیف من نابینا چه بود. هرچه پیش‌تر می‌رفتیم، این چالش‌ها بیشتر و بیشتر می‌شد.

ایراد مهم‌تر از این، نگاه جامعه به نابینایان بود. فرقی نمی‌کرد تو با چه عنوان و چه وجهه اجتماعی در جامعه رفت‌وآمد می‌کردی، برخوردها آزاردهنده بود. اصلا هم ربطی به این نداشت که لباس و ظاهر تو مشکلی داشته باشد. بارها برای خود من اتفاق افتاده که داخل کتابخانه یا دانشکده بوده‌ام و کسی نزدیک آمده و پولی کف دستم گذاشته است. شما جای من باشید، چه حالی پیدا می‌کنید؟

هر وقت صحبت از جامعه نابینایان و حق و حقوق آن‌ها به میان می‌آید، موضوع مناسب‌سازی مطرح می‌شود، درحالی که مناسب‌سازی تنها مربوط به معابر نمی‌شود؛ مناسب‌سازی به همه چیزهایی ربط پیدا می‌کند که دنیای اطراف ما را برای زندگی احاطه کرده است؛ مناسب‌سازی فرهنگ و اجتماع. مناسب‌سازی وب برای استفاده از فناوری روز.

درست است که پرهیز از شتابزدگی برخی رانندگان هنگام مواجهه با نابینایان در شهر ضروری است و احترام به حق آن‌ها در عبورومرور راحت در پیاده‌رو و کوچه‌ها واجب، اما من نابینا بیشتر، از شکاف آگاهی بین این طیف و افراد معمولی دلگیرم و باید تا می‌توانم، سطح خودم را ارتقا دهم. دسترسی به شبکه‌های اجتماعی، حق همه آدم‌هاست. سایت‌ها برای نابینایان باید دسترس‌پذیر باشند. طراحی‌های غیراستاندارد و ضعیف با متون ریز برای افرادی که مشکل کم بینایی دارند، سر زدن به پایگاه‌های اینترنتی را سخت می‌کند. کاربردی‌ترین سایت‌ها مثل وب سایت سازمان بهزیستی یا سامانه سهام عدالت برای نابینایان دردسترس نیست.

موضوع دیگر اینکه در قانون حمایت از حقوق معلولان، آن‌ها را تفکیک نکرده‌اند. درست است که نیازهای مشترکی دارند، ولی هرکدام به خدمات خاصی نیاز دارند. وقتی در برنامه ریزی‌ها، آن‌ها را جدا نمی‌کنیم و برای همه یک طرح مشترک تدوین می‌شود، این موضوع چالش‌زاست. برخی قانون‌ها از روی بی‌سلیقگی و بدون مشورت با گروه هدف، تدوین می‌شود و خوب نیست. ما بین اجتماع خودمان افراد فرهیخته‌ای داریم که می‌توانند مشاور خوبی باشند. لطفا نادیده‌شان نگیرید.

آدم‌ها را با قابلیت‌هایشان بسنجید

حجت قلی‌زاده

کارشناس آی‌تی، کارشناس ارشد روان‌سنجی، مدرس کامپیوتر

من از همان کودکی به خاطر پارگی شبکه چشم، ضعف شدید بینایی داشتم. در بیست و یک سالگی به صورت کامل نابینا شدم. تا قبل از این جریان، مغازه فروش قطعات کامپیوتر داشتم. طبیعتا بعد از این جریان نتوانستم اداره‌اش کنم و تعطیل شد. من تصویر چندانی از جهان آدم‌های بینا ندارم. دنیای من همیشه همین قدر تاریک بوده است. اما گاه خیلی دلم برای دیدن صورت روشن و ماه عزیزانم تنگ می‌شود. دوست دارم زل بزنم توی چشم بچه‌هایم و یک دل سیر تماشایشان کنم. وقتی عبارت نابینایی را برای کسی به‌کار می‌بری، یعنی ۷۰ درصد از حواست را از دست داده‌ای و باید تلاش کنی با تتمه آن، بیشترین لذت را از زندگی ببری. می‌توانی انسان مثبت اندیشی باشی و از توانایی‌هایی که داری، استفاده کنی یا اینکه صبح تا شب را به چه‌کنم‌ها مشغول شوی و به قولی، زندگی را ببازی. البته رفتن در این مسیر به خاطر مشکلات و چالش‌ها ساده نیست. وقتی اجتماع و جامعه اطراف ما عادت کرده‌اند آدم‌ها را با ضعف‌هایشان بسنجند نه قابلیت‌هایشان، ما ناگزیریم اعتقادات آن‌ها را درمورد خودمان عوض کنیم و قطعا باید تلاشمان را چندبرابر کنیم. من مدرس رشته کامپیوتر در جامعه نابینایان ثامن‌الائمه(ع) هستم و همیشه با بچه‌ها تمرین می‌کنیم که چطور می‌توانیم عقیده آدم‌ها را در مورد خودمان عوض کنیم که به ما مثل یک فرد عادی اعتماد کنند. فقط باید نیمه پرلیوان را ببینیم. آدم‌هایی شبیه من نشان داده‌اند کافی است کاری را دوست داشته باشند تا به بهترین کیفیت و شکل ارائه دهند. به نظرم نابینایان در پیمودن مسیر موفقیت، خودشان را خوب ثابت کرده‌اند؛ گرچه با چالش‌ها و مشکلات زیادی در دانشگاه مواجهند. این مشکلات همه جا هست؛ شاید به این خاطر که کسانی در کار اداره شهر و کشورند که خودشان آدم‌های سالم شهر هستند و طبیعی است گروه‌های دارای معلولیت را فراموش کنند. اختصاص یک مسیر ویژه در پیاده‌روهای شهر برای نابینایان، کار خوبی است، اما این مسیرها مستقیم و راحت نیست و گاه ترجیح می‌دهیم بی‌خیال آن شویم. مردم ما خیلی خوب هستند و خیلی رعایت حال ما را می‌کنند. شاید از سر ناآگاهی است که موتور و دوچرخه یا هر وسیله دیگر را در مسیر ویژه نابینایان قرار می‌دهند که هنگام راه رفتن، فرد نابینا را وادار می‌کند از این مسیر خارج شود و روی سطح معمولی کف پیاده‌رو به راهش ادامه دهد.

۸,۷۱۷
نفر
معلولان بینایی مشهد

۷,۷۷۷
نفر
معلولان زن

۱۳,۹۴۰
نفر
معلولان مرد

۲۱,۷۱۷
نفر
معلولان بینایی استان

۱۱
درصد
معلولان استان، دچار اختلالات بینایی